



بسم الله الرحمن الرحيم

اعمال محدودیت برای فعالیت‌های شهروندان از سوی حکومت اسلامی

بحث در دخالت حکومت اسلامی در آزادی شهروندان و اعمال محدودیت برای اقداماتی همچون تجارت، صادرات، واردات و امثال این فعالیت‌ها است. در مباحث پیشین روشن گردید که در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد. بعد از طرح مطالب مرحوم آقای منتظری که دخالت حکومت را جایز ندانسته و صرفاً در صورت تحقق ضرورت قائل به جواز هستند، بحث در کلام مرحوم آقای مؤمن قرار دارد که اعمال محدودیت توسط حکومت اسلامی را جایز دانسته و جزو اختیارات و وظائف حکومت اسلامی دانسته اند.

کلام مرحوم آقای مؤمن

مرحوم آقای مؤمن فرموده اند: ولیّ امر می‌تواند در فعالیت‌های صورت گرفته در جامعه اسلامی دخالت کرده و در موارد لازم، اعمال محدودیت نماید. به عنوان مثال وقتی ولیّ امر مسلمین تشخیص بدهد که مصلحت و صلاح در این است که صادرات یا واردات صورت نگرفته یا به مقدار محدود انجام گیرد و یا مشروط به دریافت مجوّز باشد، او می‌تواند این محدودیت‌ها را قرار دهد و بر شهروندان نیز رعایت این ضوابط ضروری و لازم خواهد بود. در این زمینه نیز تشخیص مصلحت بر عهده خود ولیّ امر است. شبیه این مطلب در بحث فتوای معیار مطرح شده است که همان طور که ولیّ امر برای صدور حکم، از فتوای خود استفاده می‌کند و بر همان اساس حکم می‌کند، در موارد اعمال محدودیت نیز تشخیص مصلحت توسط خود ایشان صورت می‌گیرد و غیر از ایشان می‌تواند در این زمینه به او مشورت دهند. البته مواردی هم وجود دارد که ولیّ امر به صورت مستقیم ورود نمی‌کند و تصمیم‌گیری در مورد آنها را به بخش‌های مختلف واگذار کند. در این موارد ولیّ امر دستورات و بخش‌نامه‌های آنها را به عنوان حکم حکومتی اعلام می‌کند.

این مطلب کبرای کلی است که مرحوم آقای مؤمن مطرح کرده و دلیل ایشان بر این مطلب، مقتضای خود ولایت برای ولیّ امر است؛ چون ولیّ امر کسی است که متولی امور جامعه شده و مسائل اجتماعی آنها را مدیریت می‌کند. لازمه اطلاق این منصب این است که ولایت او اختصاص به ابواب خاصی مانند قضاوت یا جهاد ندارد بلکه ولیّ امر باید همه‌ی مسائل و امور اجتماعی شهروندان را مدیریت کند که اعمال محدودیت یکی از انحاء مدیریت توسط ولیّ امر است؛ لذا اگر عدم اعمال محدودیت بر خلاف مصالح جامعه باشد، بر ولیّ امر که امور جامعه بر عهده او قرار دارد لازم است که این محدودیت‌های لازم را انجام دهد و سرپرستی آنها را به نحو احسن اداء کند. البته ولایت ولیّ امر از مسائل شخصی شهروندان مانند ازدواج و طلاق منصرف است و شامل آنها نمی‌شود.

مرحوم آقای مؤمن علاوه بر صفحه ۳۱۶ از کتاب ولایة الإلهیة، در صفحه ۳۱۹ نیز بر این مطلب تأکید کرده و فرموده اند:

ثمّ إنّ كما أنّ من اختيارات بل و من وظائف وليّ الأمر أن يجعل التكالیف المذكورة فهكذا له أن يؤسس دوائر و مؤسسات كلیة و جزئیة رئیسیة و تابعة كوزارة الصناعة أو الزراعة أو التجارة أو الدفاع أو الطرق و المواصلات و كمركز التقنین و القضاء و كالإدارات و الشعب الجزئیة التابعة لها فإنّ تأسيسها مصداق أعمال الولاية الثابتة له و بعد ما أسسها ربما ینشی أحكاما خاصّة لهذه الإدارات و المؤسسات رئیسیة و أتباعها ممّا ینحتاج إلیه و لم ینصّ علیه من الشارع الأقدس لا كتابا و لا سنّة فلا ینبغي الريب في أنّ أعمال الولاية بنحو صحيح مطلوب لا يكون إلّا به و جعلها مقتضى الولاية و لازمها، و لا محالة يكون جعلها من اختياراته أو من وظائفه. فلوليّ الأمر إنشاء وظائف لعامة المسلمين أو جمع



خاصّ منهم كسائقي السيارات، و له أيضا إنشاء وظائف خاصّة لمتولّي الامور في هذه المراكز الكليّة أو الجزئية حسب ما يقتضيه شغله المحوّل إليه.^۱

مرحوم آقای مؤمن در این بخش از مطالب خود بیان کرده‌اند که وقتی اعمال محدودیت بر ولی امر لازم باشد، با توجه به اینکه خود او نمی‌تواند همه اقدامات را به تنهایی انجام دهد، در موارد نیاز می‌تواند نهادهایی را برای اعمال محدودیت در بخش‌های مختلف تأسیس کند و نیروهایی را در این امر به کار گیرد. به عنوان مثال ولی امر می‌تواند نهادهایی از قبیل وزارت اقتصاد، وزارت جهاد کشاورزی و... را تأسیس کند و از طریق آنها به مدیریت رفتارهای اجتماعی شهروندان بپردازد.

بنابراین در نظر مرحوم آقای مؤمن هیچ شکّی وجود ندارد که ولی امر صلاحیت اعمال محدودیت بر شهروندان را دارا است. البته مقصود اصلی از ولی امر، ائمه معصومین علیهم السلام است، اما با توجه به أدله ولایت فقیه، همه شؤن و ولایت‌های ائمه علیهم السلام در امور اجتماعی، برای فقیه نیز ثابت شده است. در نتیجه ولی فقیه نیز حق اعمال محدودیت برای شهروندان را خواهد داشت.

لازم به ذکر است که مرحوم آقای منتظری نیز این حق را در موارد ضرورت مثل حرج یا اختلال نظام برای فقیه قائل هستند، اما بحث در جواز اعمال محدودیت در مواردی است که ضرورت رخ نداده باشد بلکه اعمال محدودیت صرفاً منفعت شهروندان را به دنبال داشته باشد. البته لازم به ذکر است که وجود منفعت برای شهروندان به دو صورت قابل تصویر است:

۱- اعمال محدودیت برای همه شهروندان مفید است و برای هیچ یک از شهروندان ضرری ایجاد نمی‌شود.

در این موارد روشن است که اعمال محدودیت توسط ولی امر، عمل صحیح و بین‌الرشد است و در این موارد بحثی وجود ندارد.

۲- اعمال محدودیت به گونه‌ای است که موجب متضرر شدن برخی از افراد جامعه شده و یا حداقل به نفع آنها نیست. غالب بلکه قریب

به اتفاق اعمال محدودیت‌ها توسط ولایة امر از همین قبیل است؛ چون به صورت طبیعی مقدور نیست که در جوامع دارای شهروندان

بسیار، اعمال قوانین به نفع و صلاح همه شهروندان به صورت تام باشد. بنابراین پذیرش حق اعمال محدودیت در خصوص مواردی

که منفعت همه شهروندان به صورت کامل را به دنبال داشته باشد، لغو یا شبیه لغو است. در نتیجه باید جواز اعمال محدودیت بر

اساس مصلحت اکثریت افراد جامعه مورد بررسی قرار گیرد.

بررسی لازم لاینفک بودن اعمال محدودیت برای ولایت

به نظر ما در استدلال مرحوم آقای مؤمن شبیه‌ای قابل طرح است؛ چون ممکن است ولایت اعطاء شده به ولی امر - حتی معصومین علیهم السلام - در حدّ موارد ضرورت بوده باشد. شاهد بر این مطلب این است که در زمان‌های گذشته، انجام فعالیت‌های تجاری و اقتصادی نیازمند مجوّز نبوده است.

لازمه لاینفک بودن اعمال محدودیت برای ولایت نیز که در کلام مرحوم آقای مؤمن مطرح شده، در صورتی صحیح است که ولایت ولی امر

اختصاص به امور ضروری نداشته باشد و از ابتدا ولایت ولی امر موسع بوده باشد. اما ممکن است که ولایت از ابتدا به مقدار وسیع نبوده باشد

بلکه شارع در نظر گرفته باشد که در موارد ضرورت که جامعه دچار اختلال و اشکال می‌شود، ولی امر دخالت کرده و با اعمال محدودیت، نظم

را به جامعه اسلامی برگرداند. به عنوان مثال اگر بنا باشد که کشور دیگری به کشور اسلامی حمله نظامی کند، ولی امر باید اقدامات لازم را برای

مقابله کردن با آنها انجام دهد، اما اگر حمله‌ای وجود نداشته باشد و کشورها در صلح در کنار یکدیگر زندگی کنند، اما حمله کردن به کشور

۱. الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية ۱: ۳۱۹.



دیگر به نفع کشور اسلامی بوده و منافع بیشتری را برای آنها به دنبال داشته باشد، روشن نیست که ولی امر ولایت داشته باشد تا بتواند چنین اقداماتی انجام دهد. در نتیجه ممکن است ولایت به این معنا باشد که ولی امر امور مسلمین را به گونه‌ای تنظیم کند که به حرج نیفتند و اختلال نظام رخ ندهد و با مدیریت خود جامعه را به سمتی حرکت دهد که به مردم ضربه ای وارد نشود.

البته مطلب ذکر شده در مورد ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام نیست بلکه در ولایت اعتباری است که ممکن است در مورد خود ائمه علیهم السلام بیان گردد که ولایت آنها به همان معنای وسیع است و همه امور تحت ولایت است تا ائمه علیهم السلام بتوانند جامعه را به نحو احسن اداره کنند و ولایت آنها صرفاً برای دفع ضرر و حرج از جامعه اسلامی نیست؛ چون در قرآن کریم، در مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله، آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱ ذکر شده است که ایشان را اولی از خود مؤمنین دانسته است. از طرف دیگر در روایات نیز ائمه علیهم السلام همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته شده و آنها نیز از اولویت نسبت به مؤمنان برخوردار شده اند. این مطلب در حالی است که خود مؤمنین دارای اختیار هستند و می‌توانند هر اقدامی انجام دهند؛ یعنی اقدامات آنها منحصر در دفع ضرر و حرج نیست بلکه اکثراً به دنبال جلب منفعت و مصلحت بیشتر هستند. در نتیجه وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، اولی از خود مؤمنین باشند، بر ایشان نیز جایز خواهد بود که علاوه بر اخذ تصمیمات برای دفع ضرر و حرج از آنها، در باب اموری که موجب جلب منفعت و مصلحت بر آنها می‌شود، نیز تصمیم‌گیری داشته باشند. به عنوان مثال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام برای برخی از شهروندان به صلاح بدانند که برخی از اقدامات تجاری را انجام ندهند و یا انجام دهند. صحیح این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از این ولایت وسیع برخوردار هستند، اما نکته مهم این است که روشن نیست فقها نیز از همین ولایت وسیع برخوردار شده باشد و ممکن است ولایتی که برای فقیه ثابت شده، اختصاص به دفع ضرر و حرج از مؤمنین داشته باشد؛ چون در مورد ولی فقیه، اولویت نسبت به مؤمنین مطرح نشده است بلکه آیه ای همچون «فَأَنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۲ یا «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَازْجِعُوا فِيهَا إِلَىٰ رُؤَاةِ حَدِيثِنَا»^۳ مطرح شده است که ولایت فقیه را در امور اجتماعی مؤمنین ثابت کرده است، اما روشن نیست ولایت فقیه حتی مواردی که موجب جلب منفعت بر شهروندان می‌شود، را شامل شود و ممکن است اختصاص به دفع ضرر و حرج داشته باشد. به تعبیر دیگر ولایت می‌تواند به دو معنا باشد:

الف: اداره جامعه به نحو احسن و جلب همه مصالح و دفع همه مضرات.

ب: اداره جامعه در حدی که دچار مفاسد اساسی و ضرر و حرج نشود.

در صورتی که ولایت فقیه در حد دوم باشد، حتی اگر مصلحت هم باشد، حق اعمال ولایت ندارد و نمی‌تواند محدود کند؛ چون نیاز و ضرورت محقق نشده است. بنابراین بسیار مشکل است که با تمسک به آیه ولایت فقیه ادعا شود که ولایتی که برای ائمه علیهم السلام ثابت است که می‌توانند هر اقدامی را حتی در فرض عدم وجود ضرورت انجام دهند، ولی فقیه نیز می‌تواند بر شهروندان انجام دهند. بنابراین دلیل اول مرحوم آقای مؤمن دچار اشکال است.

بررسی استناد به راعی و قیم بودن ائمه علیهم السلام برای اثبات جواز اعمال محدودیت

دلیل دوم و سوم برای جواز اعمال محدودیت توسط ولی امر که در کلام مرحوم آقای مؤمن مطرح شده، جعل فقیه به عنوان قیم و راعی بر امت است. ایشان در این زمینه فرموده اند:

۱. سوره احزاب ۶.

۲. الکافی ۱: ۶۷.

۳. الاحتجاج ۲: ۴۷۰.



أما أصل جواز إقدامه بوضعه فالظاهر أنه لا ريب فيه، وذلك أن المفروض - كما مر - أن الله تعالى جعله من عند نفسه وليا على الأمة وقيما لهم وراعيا^۱

در نظر ایشان ولی امر، راعی بر شهروندان است و لازمه راعی بودن این است که هر چه به مصلحت آنها است، انجام دهد؛ چون راعی از نظر لغوی به معنای چوپان است و تنظیر ولی امر به چوپان از این جهت است که ولی امر اختیار امور شهروندان را در اختیار دارد و آنها مدیریت می‌کند.^۲ چوپان این گونه عمل می‌کند که چهارپایان را در بهترین مراتع می‌گرداند و برای عدم ایجاد مشکل برای آنها، در برخی موارد ممنوعیت ایجاد می‌کند و از افتراق آنها جلوگیری می‌کند. چوپان این اختیار را دارد که به مصلحت چهارپایان خود آنها را حتی به مکان‌های دورتر ببرد و مسافت بیشتری را طی کنند تا به علف‌های بیشتر و آب فراوان دست پیدا کنند. این مطلب در حد اختیار هم نیست بلکه وظیفه است و لذا اگر چوپان خلاف این عمل کند، مورد مؤاخذه نیز قرار خواهد گرفت. در مورد ولی امر نیز وقتی راعی مردم باشد، این چنین خواهد شد که باید مردم را به نحو احسن اداره کند و مصلحت آنها را در نظر بگیرد.

در مورد راعی بودن ولی امر نسبت به شهروندان می‌توان به روایت اسحاق بن غالب اشاره کرد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حُطْبَةٍ لَهُ يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ الْأَنْبِيَاءِ وَصِفَاتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْصَحَ بِأَنْبِيَاءِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنْهَاجِهِ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ بَيَانِ عِلْمِهِ فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ وَعِلْمَ فَضْلِ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادَّةٍ وَعَالَمِهِ وَالْبَسَةَ اللَّهُ تَاجَ الْوَقَارِ وَغَشَاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ يُمَدُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادَّةٌ وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجِهَةِ أَسْبَابِهِ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبَسَاتِ الدُّجَى وَمُعَمَّيَاتِ السُّنَنِ وَمُسَبِّهَاتِ الْفِتَنِ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ع مِنْ عَقِبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذَلِكَ وَيَجْتَبِيهِمْ وَ يَرْضَى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَيَرْضِيهِمْ كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَامًا عِلْمًا نَبِيًّا وَهَادِيًّا نَبِيًّا وَإِمَامًا قِيَمًا وَحُجَّةً عَالِمًا أَنْبِيَاءَ مِنَ اللَّهِ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ حُجَّجَ اللَّهُ وَدُعَاتُهُ وَرُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ يَدِينُ بِهِدْيِهِمُ الْعِبَادُ...»^۳

همه راویان موجود در سند این روایت ثقات هستند و لذا روایت صحیح است.

در این روایت در مورد ائمه علیهم السلام، تعبیر «رُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ» به کار رفته است که راعی بودن به این معنا است که زبردستان خود را به نحو احسن مدیریت کند و اختیار امور آنها را بر عهده دارد تا امنیت و معاش آنها را تأمین کند و در غیر این صورت به وظیفه خود عمل نکرده است. از طرف دیگر در مورد ولی فقیه نیز همان منصب ائمه علیهم السلام ثابت شده است.

به نظر ما اگرچه در مورد راعی پذیرفته شود که در همه امور اختیار دارد و باید رعایت حال چهارپایان را داشته باشد و ائمه علیهم السلام نیز همین اختیار را داشته باشند، نکته اساسی این است که لفظ «راعی» صرفاً در مورد ائمه علیهم السلام به کار رفته است، اما در مورد فقیه لفظ «راعی» استفاده نشده است تا اختیارات راعی برای فقیه نیز ثابت شود بلکه صرفاً فقیه حاکم و خلفاء قرار داده شده است. اختصاص أدله به ولایت فقیه به این معنا نیست که چون ائمه علیهم السلام رعاة بر مردم بوده اند، فقها نیز رعاة بر مردم هستند. در نتیجه استدلال به این دلیل در مورد ائمه

۱. الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية ۱: ۳۱۷.

۲. البته روشن است که تنظیر ولی امر به چوپان، به معنای فقدان عقل در شهروندان نیست بلکه از این جهت است که مدیریت اجتماعی بر عهده ولی امر است و باید ولی امر اداره جامعه را برای تحقق وضعیت بهتر در اختیار بگیرد.

۳. الکافی ۱: ۲۰۳.



علیهم السلام صحیح است، اما در مورد فقها قابل مناقشه است و لذا جواز دخالت فقیه در امور مردم که صرفاً مصلحت آنها را به دنبال دارد، اثبات نمی‌شود.

در مورد استدلال به قیّم بودن نیز، اگرچه ائمه علیهم السلام قیّم بر مردم هستند، اما در مورد فقیه نیز تعبیر قیّم به کار نرفته است. بنابراین به این دلیل هم نمی‌توان تمسک کرد. بنابراین این أدله صرفاً ولایت فقیه در موارد ضرورت و نیاز را اثبات می‌کند.

بررسی دلالت عهدنامه مالک اشتر بر جواز اعمال محدودیت

دلیل چهارم مرحوم آقای مؤمن برای جواز اعمال محدودیت توسط ولیّ امر، عهدنامه مالک اشتر است. ایشان در این زمینه فرموده‌اند:

الوجه الثاني للاستدلال: أن يستدلّ بأخبار معتبرة تدلّ على هذا المطلوب بعنوان جزئيّ أخصّ من ذلك العنوان الكلّي. والمتتبع ربما يظفر بعدد كثير منها إلا أنّا نقتصر على ذكر موارد جاء التنصيص عليه في كتاب أمير المؤمنين عليه السلام لمالك الأشتر النخعي رضوان الله عليه حين ولّاه مصر. وقد مرّ في البحث عن أنّ أمر القضاء بيد وليّ الأمر اعتبار سند هذا العهد الشريف فتذكر. و هنا نذكر فقرات منها تدلّ على مطلوبنا الآن، فنقول: ۱- فقد كتب عليه السلام في أوله: «هذا ما أمر به عبد الله عليّ أمير المؤمنين مالك بن الحارث الأشتر في عهده إليه حين ولّاه مصر جباية خراجها و جهاد عدوّها و استصلاح أهلها و عمارة بلادها». فقد صرّح عليه السلام بأنّه وليّ مالكا استصلاح أهل مصر و عمارة بلادها فأليه و عليه أن يفعل كلّ ما يكون به صلاح أهل مصر و عمارة بلادها، و من المعلوم أنّ مصر كانت ولاية كبيرة لها بلاد و قرى و أهل كثير فأصلاح أهلها و عمارة بلادها يدخل فيهما كلّ ما يرتبط به صلاحهم و عمارة بلادهم، و ما وليّ مالك فيه هو عمارة البلاد و إصلاح أهلها و هما تمام العنوان لما وليّ عليه فإذا كثرت الصنائع و حدثت طرق جديدة لإصلاح أهل البلاد أو لعمارة نفس البلاد فكلّها مفوّضة إلى وليّ أمر هذه البلاد، و قد عرفت أنّ تأسيس جميع هذه الإدارات كان لإصلاح العباد و عمارة بلادهم فلا بدّ و أن يكون أمره بيد رجل مثل مالك الذي هو وليّ الأمر بأمر عبد الله أمير المؤمنين عليه السلام، فيدلّ على أنّ هذه الامور في كلّ البلاد الإسلامية و أهلها فوّضت من الله تعالى إلى وليّ أمر المسلمين. و التأمّل في استصلاح الأهل و عمارة البلاد يعطي أنّ كلّ امور الامة- حتّى في أمر التجارات و الصنائع و الزراعات و غيرها ممّا يكون له دخل ما في عمارة البلاد و الأراضي الإسلامية و استصلاح أهلها- موكول إلى وليّ الأمر كما بيّنه عليه السلام فيما يأتي من فقرات العهد المبارك.^۱

مرحوم آقای مؤمن از این جمله استفاده کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را متولیّ برای اصلاح اهل مصر قرار داده‌اند که بر اساس آن، ولیّ امر مسلمین حق دارد هرچه به صلاح جامعه است را انجام دهد. بر این اساس، اگر اعمال محدودیت به صلاح جامعه باشد که نوعاً این چنین است، بر ولیّ امر جایز بوده و از اختیارات او محسوب می‌شود.

لازم به ذکر است که این استدلال ربطی به ائمه علیهم السلام ندارد بلکه از اختصاصات حاکم اسلامی است؛ چون مالک اشتر به لحاظ خصوصیات شخصی، دارای این اختیارات نیست بلکه به جهت اینکه حاکم از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام منصوب شده است، این اختیارات را دارا است. در نتیجه سایر حکام نیز از همین اختیار برخوردار خواهند بود. بنابراین وظیفه است که صلاح و مصلحت شهروندان خود را تأمین کند.

۱. الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية ۱: ۴۲۲-۴۲۳.



به نظر ما با صرف نظر کردن از مشکل سندی عهدنامه مالک اشتر، مالک اشتر اگرچه مأمور به این جهت بوده است، اما اصلاحی که مالک اشتر مأمور به آن بوده اند، اصلاح امور شهروندان نبوده است، بلکه وظیفه داشته است که خود آنها را اصلاح کند. مرحوم آقای مؤمن تعبیر «استصلاح أهلها» را این طور معنا کرده‌اند که مالک اشتر مأمور بوده است که هرچه به صلاح شهروندان است را انجام دهد. اما در متن عهدنامه تعبیر «امور شهروندان» مطرح نشده است بلکه اصلاح به خود آنها تعلق گرفته است که باید مالک اشتر در اصلاح خود شهروندان تلاش می‌کرده است. بنابراین اگر تعبیر «اصلاح امور أهلها» به کار برده می‌شد، با توجه به اطلاق لفظ «امور»، همه مسائل از جمله مسائل اقتصادی بر حاکم بوده و بر او لازم می‌شد که اقدامات به صلاح آنها را انجام دهد. اما تعبیر «امور» به کار نرفته است و لذا دستور امیرالمؤمنین به صالح قرار دادن خود اهل مصر بوده است تا آنها را به طرف دین و تقوا بکشاند و مانع از حرکت آنها به سمت فساد بشود.

در مورد آباد کردن شهرها نیز مقصود، رونق بازار، کشاورزی، امور معاش مردم و امنیت راهها است که مثال‌های امروزی آن در اختیار قراردادن امکاناتی از قبیل آب، برق و گاز برای شهروندان است. امر کردن به تأمین این موارد در حدی نیست که شامل همه امور شود. به عنوان مثال محدود کردن تجارت به مجوز گرفتن از حکومت، عمارت بلاد نیست. البته مواردی که اختلال نظام رخ می‌دهد، مقصود نیست، اما صرف اینکه عمارت بلاد بر ولی امر لازم است، اختیار داشتن او در همه مسائل را اثبات نمی‌کند.

بررسی دو مثال مطرح شده توسط مرحوم آقای منتظری برای اکتفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مقدار ضرورت

مرحوم آقای منتظری دو مثال ذکر کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مقدار ضرورت اکتفا می‌کرده‌اند. به نظر ما کلام ایشان صحیح نیست. توضیح مطلب این است که ایشان در مثال اول به احتکار اشاره کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صرف الزام به عرضه کالاها اکتفا کرده و برای کالاها احتکار شده، قیمت تعیین نکرده‌اند. پاسخ نسبت به این مثال این چنین است که اساسا قیمت گذاری نسبت به کالاها احتکار شده، از تحت ولایت خارج است و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز حق تعیین قیمت نداشته‌اند. بنابراین عدم دخالت در امری که خارج از ولایت است، نمی‌تواند شاهد و دلیل بر عدم جواز دخالت در سایر موارد باشد.

مثال دوم ایشان نیز در مورد قضیه سمرة بن جندب است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سعی کرده‌اند که با کمترین دخالت به حلّ ماجرا بپردازند. پاسخ این است که داستان سمرة بن جندب و آن مرد انصاری، مربوط به اصلاح امور مردم نبوده است بلکه قضاوت و دادرسی بوده است؛ چون مرد انصاری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرده و از ایشان به عنوان حاکم دادخواهی کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در پاسخ به دادخواهی او، مراتبی را طی کرده و در نظر داشته‌اند مسیری را طی کنند تا در حد امکان با کمترین آسیب بین آنها صلح برقرار کنند. این در حالی است که اقدامات ولی امر متفاوت با موارد دادخواهی است و ولی امر مستقیماً در امور مردم دخالت می‌کند.

بررسی استدلال به سیره و ارتکاز مشرعی

ممکن است سیره مشرعه یا ارتکاز آنها دلیل بر جواز دخالت حاکم شرعی در امور شهروندان قرار داده شود. پاسخ این است که سیره یا ارتکاز فقها بر هیچ یک از جواز یا عدم جواز دخالت حاکم شرعی منعقد نشده است؛ چون در طول تاریخ در اکثر اوقات، حکومت در اختیار ائمه علیهم السلام نبوده است و لذا سیره یا ارتکازی در این زمینه شکل نگرفته است تا بتوان با استناد به آن، جواز اعمال محدودیت توسط ولی امر را اثبات کرد.



درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: اعمال محدودیت بر فعالیت‌های شهروندان توسط حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه
جلسه: ۳۹
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۲/۰۴

لزوم اطاعت از ولیّ امر که قائل به جواز اعمال محدودیت شده

تاکنون روشن شد که ثابت نیست ولیّ فقیه بتواند برای فعالیت‌های شهروندان اعمال محدودیت کند. اما در اینجا لازم به ذکر است که اگر فقیهی از أدله ولایت فقیه استظهار کرده باشد که ولیّ امر مسلمین حق دخالت در امور شهروندان و ایجاد محدودیت برای آنها دارد و بر اساس همین استظهار، محدودیت‌هایی را برای شهروندان اعمال کرده باشد، اطاعت از او برای همه شهروندان حتی فقهای که استدلال او را باطل می‌دانند، واجب است؛ چون نظرات حاکم و فقیهی که در رأس کار است، بر همگان حتی فقهای دیگر نافذ است.